أعوذ بالله سميع العليم من الشيطن الرجيم ، بسم الله الرحمن الرحيم

ان الحمدلله نحمده ونستعينه و نستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا. انه من يهدی الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادیَ له وأشهدأن لااله الاالله وحده لاشريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله. اما بعد، به اينجلسه ای مبارك و پاك خوش آمديد. و از الله عز و جل ميخواهم كه اين گردهم آئی را در ترازوی حسنات همه ای ما حساب نمايد.

در درس پنجم سيرت نبوی عهد مدنی هستيم. در دروس سابقه در باره ای ظروفی صحبت نموديم كه رسول الله (ص) انشاء دولت خود را در آن شروع نمودند. و در باره ای عِلاقات شان با طوائف مختلف صحبت نموديم كه در اين قيام معاصر شان بودند. چه از مسلمانان بودند و يا چه از مشركين يا از يهود. و ديديم كه عِلاقات با مشركين مدينه و با يهود تا حد بسيار زيادی بحرانی بود. و موقف قريش هم همينطور در دشمنی شديد بود.

ميخواهيم وقفه ای بگيريم و موقف رسول الله (ص) را در اين وقت تحليل نمائيم. از شروع مرحله ای مدنی سيرت نبوی تقريباً شش ماه گذشته است، در وضع داخل مدينه ای منوره چيزی از استقرار موجود است، لاكن استقرار بالای آتش فشان. در هر لحظه ای قابل انفجار است. مسلمين در اين وقت تقريباً بالای مدينه ای منوره حكومت می كنند. لاكن هنوز هم در آنجا قدرت های خطر ناك منتشر است. اين قدرت ها بين مشركی كه به الله عز و جل ايمان ندارد مانند عبدالله بن أُبَي بن سلول و مشركينی كه همرايش هستند توزيع شده است ، يا يهودی منحرفی كه حق را می داند و لاكن غير آن را پيروی می كند.

در وضع خارج مدينه هم اندازه ای از استقرار موجود است. لاكن در آن هم اضطرابات زياد است. بلی با بعض قبيله ها كه در اطراف مدينه اند معاهدات صورت گرفته است.

لاکن تهدید قریش برای مدینه مداوم است. عِلاقات قریش با اعراب اطراف مدینه قوی است و هرگز بعید شمرده نمی شود که به معاونت اعراب یا مشرکین مدینه یا یهود تهاجم کامل بر مدینه ای منوره صورت بگیرد. چه می شود اگر مسلمانان با این تهاجم غافلگیر شوند؟ قتال حتی تا این لحظه بر آنها منع است و اگر واقع شود و یکی از مشرکین بالای یکی از مسلمانان تهاجم کند، قاعده همان است که در مکه بود، {وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ} و اعراض کن از مشرکان (الحجر: ٩٤) لاکن وضع حالا تغییر نموده است. و برای مسلمانان شوکت بوجود آمده است. بلی شوکت ضعیف است، لاکن شوکت دارند و پیکر و دولت دارند. و راست نمی آید برای کسی که بخواهد دولتی را قایم نماید و توانائی دفاع از آن را نداشته باشد. لاکن چطور دفاع کنند در حالیکه در جنگ نکردن بالایشان امر شده است. اینجا سبحان الله، حکم الله سبحانه و تعالی در اجازه دادن جنگ برای مسلمانان نازل شد. وضع بکلی تغییر خواهد کرد. مرحله تغییر خواهد کرد.

قول الله عز و جل نازل شد: {أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ} دستور جهاد داده شد آنانرا که کفار با ایشان جنگ می کنند بسبب آنکه بالایشان ستم شده است و هر آئینه خدا بر نصرت دادن ایشان تواناست (الحج: ٣٩). تشریع مُحکم است و هرگز تصادف نیست. فقه مرحله است. این کلمه را بسیار زیاد می شنویم. فقه مرحله. مرحله ای سابقه در مکه مستلزم کَف و إعراض بود. یعنی دست برداشتن و إعراض نمودن از جنگ بود. این مرحله مستلزم اجازه برای جنگ است. و متوجه باشید که تنها اجازه است و نه فرض. فرق دقیق است. اجازه یعنی میتوانی جنگ کنی یا جنگ نکنی هر طوریکه می خواهی. حَسَب قدرت و توانائی ات. لاکن فرض، باید جنگ کنی. و طبعاً آن مرحله هم می آید طوریکه کمی بعد خواهیم دید. همانطور تدرج عالی را در تربیه خواهیم دید. چیزی که مردم از آن کراهیت دارد به یکبارگی بالایشان تحمیل نمی شود. مردم بصفت عام از قتال کراهیت دارند.

رب ما سبحانه و تعالی در کتاب کریم خود می فرماید: {كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ} لازم کرده شد بر شما جنگ و آن دشوار است (البقرة: ٢١٦). عموم مردم از قتال کراهیت دارند. پس در آن نوعی از تدرج بود. اول إعراض، حالا إذن، بعداً فرض، و بعد از آن قتال با همه کسانیکه سد راه الله می شوند. این اجازه برای جنگ آغاز تَغَيُّر استراتیجی محوری مهمی در خط سیر مدینه ای منوره بود. حالا به مسلمانان اجازه داده شد تا بعضی یا تمام ظلم ها را که بالایشان واقع شده است از خود بردارند اگر دیدند که قدرت آن را دارند.

خوب پس که بالای مسلمانان ظلم کرده است؟ کسانی که بالایشان ظلم کرده اند در اساس اهل کافر مکه بودند. ظلم اهل مکه یك ظلم نبود. نه، ظلم متعدد و مرکب و بسیار بود. ظلم در جسد، با تعذیب و سوزاندن و إغراق، و قتل احیاناً. ظلم در مال، با ضبط نمودن آن و غصب نمودن آن بزور. ظلم در دیار و زمین، با بیجا ساختن شان از آن و گرفتن آن، بلکه فروختن آن و خوردن قیمت آن. ظلم در روان و شهرت، با دشنام و بدگوئی و تشویه آبرو، ظلم در دوری از مجتمع، ظلم بالای ظلم. خوب پس مسلمانان چه کنند که این ظلم را از سر خود رفع کنند، یا اندازه ای از آن را؟ چه کنند؟ اگر بر مکه تهاجم کنند، آن در این وقت کار حکیمانه ای نخواهد بود. قدرت مسلمانان هنوز هم در دوره ای پیدایش خود است. و عدد مسلمانان هنوز هم کم است. مدینه توسط مشرکین و یهود مختل و در اضطراب است. و ترك نمودن آن برای مدت طویلی اطمینان بخش نیست در حالیکه در آن تعداد زیادی از مشرکین و یهود هستند که هنوز ایمان نآورده اند. پس چه کنیم؟ حل در تهاجم نمودن به قافله های قریش بود که بسوی شام می رفتند. اولاً این قوافل را جز از قوای عسکری بسیطی دیگر چیزی حمایت نمی کند. قوای اسلامی به آن تهاجم کرده می تواند. و دیگر این قوافل از نزدیك مدینه می گذرند. و میتوانند بسرعت به مدینه ای منوره برگردند قبل از اینکه از سوی یهود یا مشرکین مشاکلی بمیان بیآید. و دیگر اینکه آنها جزئی از اَملاك سلب شده ای خود شان را مسترد

می کنند. و در قلوب دشمنان خود خوف و رهبت را می اندازند. یعنی در مفکوره بیشتر از یك فائده است که مسلمان ظلم را با مهاجمه بر قوافل قبیله ای دشمن قریش از خود رفع کنند. و طبعاً حالت جنگ حقیقی همینطور است. و برای مستشرقین و علمانی ها (یعنی مردم وابسته بدنیا) مجال این نمی ماند که بگویند مسلمانان بالای مردم آمن قریش حمله کردند. این جنگ اعلان شده است برادانم و خواهرانم. این جنگ بین دولت مدینه ای مسلمان و بین دولت مکه ای کافر است. هر دو طرف از طرفین مال و خون طرف دیگر را حلال می دانند. هر دو طرف از طرفین مصالح طرف دیگر را ضربه می زنند. و این عُرفِ شناخته شده در حالت جنگ در همه زمان و در همه مکان است. و اسلام دین واقعی است. جواب زور را با زور می دهد. و در مقابل کسی که شمشیر می کشد شمشیر می کشد. {وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ (۴۱) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ} و هر آئینه کسی که انتقام بگیرد بعد از مظلوم شدن خود پس آنجماعت نیست بر ایشان هیچ راه ملامت. جز این نیست که راه ملامت بر آن جماعت است که ظلم می کنند بر مردمان و فساد می طلبند در زمین به نا حق آن جماعت ایشان راست عذاب درد دهنده (الشُّوری: ٤١-٤٢)

مسلمانان را ملامت می کنند که آنها به قافله ای از قوافل قریش تهاجم کردند که تمام اموال مسلمانان را سلب نموده بودند. و کسی را که اموال مردم را بطور کامل آن سلب کرده بودند ملامت نمی کنند. و این بسیار زیاد اتفاق افتاده است. مسلمانان را ملامت می کنند که با کسانی جنگ کردند که قبلاً با آنها جنگ کرده بودند و آنها را قتل کرده بودند، و بیجای کرده بودند. و کسانی را که مردم را با بارود و ناپالم و یورانیوم و بم های خوشه ای و غیر آن از بین می برند ملامت نمی کنند. میزان های مختلف و مقیاس های نا همسان. بخاطریکه آنها با شرع الله حکم نمی کنند، با هوای خود حکم می کنند.

تربیه ای صحابه قبل از جنگ

پس مسلمانان تصمیم گرفتند که بالای قوافل قریش رونده بسوی شام تهاجم کنند. لاکن قبل از طرح عسکری بر مهاجمه بالای قوت قریش، باید روحیه ای مسلمانان تربیه ای خاص داده شود. حالا تشریع جدیدی بمیان آمده است. قانونی که برای جنگ اجازه می دهد. لازم است بدانیم برای چه جنگ می کنیم. چه می شود اگر در معرکه کشته شوی؟ چه می شود اگر منتصر شوی؟ این امور را مسلمانان قبل از این در عُمر خود نمی دانستند. بخاطریکه تشریع جدید است و ظروف جدید است. پس در اینجا رسول الله (ص) شروع نمودند به تعلیم دادن مسلمانان نه تنها که چطور جنگ کنند، لاکن بخاطر که جنگ کنند. در اسلام جنگ نیست مگر في سبیل الله عز و جل. بخاطر خود نیست، بخاطر قائد نیست، بخاطر دنیا نیست، في سبیل الله است. از اینخاطر کلمه ای جهاد را در قرأن یا در سنت دائماً با (في سبیل الله) پیوست میابید. {إِنَّ اللهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ} هر آئینه خدا خریده است از مسلمانان جانهای ایشان و مالهای ایشان را بعوض آنکه ایشان را باشد بهشت ، جنگ می کنند در راه خدا پس می کشند و کشته می شوند وعدهٔ لازمی است بر خدا ثابت در تورات و انجیل و قرآن و کیست وفا کننده تر بعهد خویش از خدا پس شادمان باشید باین فروختن خود که معامله کردید بآن و این است پیروزی بزرگ (التوبة: ۱۱۱).

و بخاری از ابی هُریره (رض) روایت کرده است که رسول الله (ص) گفتند: وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَوَدِدْتُ أَنِّي أَغْزُو فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأُقْتَلُ، ثُمَّ أَغْزُو فَأُقْتَلُ، ثُمَّ أَغْزُو فَأُقْتَلُ"[۱]. قسم به کسی که جان محمد بدست اش است، میخواهم في سبیل الله جنگ کنم و کشته شوم، باز هم جنگ کنم و کشته شوم، باز هم جنگ کنم و کشته شوم. این کلام را تکراراً در قرأن و سنت خوانده ایم.

این تماماً مخالف اغراض جنگ نزد غیر از مسلمانان است، یا نزد لشکر های عسکری مسلمانان عَلمانی یا وابسته بدنیا. از ایشان کسانی اند که بخاطر پول یا سُلطه و اقتدار می جنگند، و از ایشان کسانی اند که از خوف و رهبت قائد یا از خوف جزاء می جنگند. قضیه ای حقیقی وجود ندارد که بخاطر آن بجنگنند. و از اینرو بدون شور و شوق و بدون روح و بدون هدف می جنگند. از اینخاطر مانع ندارند که از لشکر فرار کنند اگر امکان آن موجود باشد، یا از خود میدان جنگ فرار می کنند. در آنوقت نیات و اهداف ضایع می شود. قتال در اسلام فرق می کند. جنگ في سبیل الله است. و الله عز و جل زنده است و نمی میرد. از اینرو روح جهاد بصورت مداوم عالی است. و بطور ذاتی در هر فرد موجود است.

پس رسول الله (ص) به درجه اعلی آمادگی تربوی و روانی را به آنها آموختند. و صف اسلامی واقعاً برای برخورد با قریش مجهز شد. لاکن با آنهم رسول الله (ص) همین طور تصادفی و بدون طرح برای قتال خارج نشدند. نه، اول صحنه ای عملیات را بقدر توانائی تجهیز نمودند. طوریکه قبلاً گفتیم بعضی معاهدات را با قبائلی که در غرب مدینه ای منوره واقع شده بودند عقد نمودند. چون اختیار منطقه ایکه قوافل قریش از آن عبور می کنند در دست این قبائل خواهد بود. رسول الله (ص) بر حسن همجواری و دفاع مشترك معاهده نموده بودند. این معهدات على الأقل جانب این قبائل را بی طرف می سازد. بر این مطمئن می باشند که در اثنای جنگ با قریش از عقب بالایشان حمله نخواهند کرد. و طوریکه خواهیم دید به هر اندازه ایکه بتوانند (ص)، معاهدات دیگری را هم با بعضی قبائل در منطقه و اطراف آن عقد خواهند نمود.

مسلم: كتاب الإمارة، باب فضل الجهاد والخروج في سبيل الله (١٨٧٦) ترقيم عبد الباقي. ورواه ابن ماجه (٢٧٥٣) ترقيم عبد الباقي، وأحمد (٧١٥٧) طبعة مؤسسة قرطبه

و در حقیقت گردش های عسکری و اسلامی را در منطقه ای اطراف مدینه ای منوره در جستجوی قوافل قریش روانه بسوی شام شروع نمودند. و چیز بسیار زیاد مهمی را در این گردش ها ملاحظه می کنیم. ملاحظه می کنیم که آنها تنها از مهاجرین تکوین شده اند. و آن بخاطر چندین اسباب است. اول اینکه کسانیکه از طرف قریش بالایشان ظلم واقع شده است مهاجرین هستند. جنگ شان با قریش نزد تمام اهل جزیره ای عربی جنگ فهمیده شده است. اهل جزیره ای عربی مسلمانان را در این جنگ تماماً معذور خواهند دانست. و با آن، صورت اسلام بطریق غلط فهمیده نمی شود، و خصوصاً در روز های اول اسلام و هنوز مردم در باره ای اسلام نشنیده اند.

چیز دوم اینکه مهاجرین در جنگ شان با قریش با بیشترین شوق و حرارت و با شدید ترین قوت خواهند بود، بر اینکه حق شخصی خود را که قریش آن را سلب نموده بودند مسترد می کنند. فرصت نصرت و کامیابی در این چنین لشکر مهاجرین بزرگتر است از فرصت نصر در لشکر مخلوط از مهاجرین و انصار.

چیز سوم، مهاجرین اهل قریش را می شناسند. و طرق جنگ شان و قتال شان را می دانند، برای مدت طویلی از زمان بین شان زندگی کرده اند، رهبران شان را می شناسند، امکانیات عسکری شان را می دانند، تمام تفاصیل شان را می دانند. در این کلام هم فرصت برای نصر بزرگتر است. چیز دیگر این است که روحیه ای معنوی مهاجرین هم بلند می رود. مهاجرین دیار و اموال و خاطرات خود را ترك نمودند. فرصت آن است که در عوض آن چیز های مادی و معنوی را که از دست داده بودند روحیه ای معنوی خود را بلند ببرند. و شاید اسباب دیگری هم بخاطر انتخاب نمودن مهاجرین موجود بود که آن را می دانیم یا نمی دانیم. لاکن سببی که من آنرا در این امر سبب رئیسی و اصلی فکر می کنم باقی مانده است، و آن اینست که رسول الله (ص) نمی خواستند که انصار را در جنگ

کردن ضد قریش در خارج مدینه به حرج و زحمت بیاندازند. بخاطریکه وقتیکه انصار در بیعت عقبه ای دوم بیعت کرده بودند، بیعت کرده بودند تا رسول الله (ص) را در داخل مدینه ای منوره نصر بدهند اگر نزد شان آمدند. و به جنگ در خارج مدینه بیعت نکرده بودند. و اگر رسول الله (ص) به انصار امر کنند، آنها باید اطاعت کنند، لاکن نمی خواستند که سبب حرج و زحمت شان شود. و (ص) در تمام عهد های خویش وفادار بودند. و مردم را هرگز با شمشیر حیاء نمی گرفتند. پس از این خاطر بود که بعد از اینکه اجازه ای جنگ داده شد تنها مهاجرین در این سریه ها و غزوات خارج می شدند.

خلفای رسول الله در مدینه

و اگر در نوعیت جنگندگان وقفه نمودیم که همه ای ایشان از مهاجرین بودند، باید وقفه ای دیگری در باره ای کسانی نمائیم که رسول الله (ص) آنها را در مدینه ای منوره خلیفه مقرر می نمودند وقتیکه خود شان برای جنگ خارج می شدند. در اینجا هشت غزوات و سریه ها موجود است که قبل از غزوه ای بدر اهتمام داده شد. از سال اول هجری، دقیقاً از رمضان تا رمضان سنه ای دوم هجری. در یك سال کامل هشت غزوات و سریه ها اهتمام یافت. غزوه آن جنگی است که رسول الله (ص) خود شان هم در آن خارج می شدند. قائد لشکر می بودند. و در آنوقت کسی را در مدینه ای منوره خلیفه مقرر می نمودند. اما سریه جنگی است که در آن بعضی سر بازان را به قیادتی از صحابه می فرستادند و خود شان در آن خارج نمی شدند (ص).

رسول (ص) چهار سریه ها و چهار غزوات را انجام دادند. در چهار غزواتی که خود شان در آن خارج شدند، هر باری در مدینه کس مختلفی را خلیفه مقرر نمودند. یکبار سعد بن عُباده را خلیفه مقرر نمودند، و بار دیگر سعد بن مُعاذ را، و باری زید بن حارثه را، و باری ابو سَلَمه بن عبدالأسد را، رضی الله عنهم اجمعین. اما تنوع مردان موضوعیست قابل فهم. میخواهند که قیادت ها را تربیه

نمایند که تحمل مسؤلیت را کرده بتوانند. آنها را بر قیادت حقیقی و واقعی تمرین می دادند. و طبعاً قیادت سعد بن عُباده و سعد بن مُعاذ در مدینه در غیاب رسول الله (ص) هم امر قابل فهم بود. سعد بن عُباده سید خزرج بود و سعد بن مُعاذ سید أوس. این چیز طبیعی بود. لاکن چیزیکه واقعاً جلب توجه می کند ولایت زید بن حارثه (رض) برای یکبار، و ابی سلمه بن عبدالأسد بار دیگر بود. این دو نفر از مهاجرین بودند، نه از انصار. ولایت شان بالای مدینه ای منوره بسیار تعجب آور است. اگر به چیزی دلالت کند، به اموری دلالت می کند سبحان الله که نهایت دلربا است. در آن جمله اطاعت کامل انصار به رسول الله (ص) است. دیگر اینکه مدینه پیکر واحدی شده است، فرقی بین مهاجر و انصار وجود ندارد. از آن جمله زهد انصار در دنیا و عدم رغبت شان در رئاست و ملك است. پس اگر به همه ای اینها این را اضافه کنید که زید بن حارثه (رض) برده بود که خرید و فروش می شد، سبحان الله، امتداد بزرگ انقلاب را می دانید که اسلام آن را در نفس های همه عرب ها بمیان آورد. به اندازه ایکه حتی اشراف زادگان انصار و اشراف زادگان مهاجرین ولایت زید بن حارثه را بالای خود قبول نمودند تا زمانیکه با اسلام و با امر رسول الله (ص) بالایشان حکم کند. زیبا این است که این تغییر در طبیعت عرب سال ها و قرن ها را نگرفت. نه، سبحان الله تنها چندین ماه.

زید بن حارثه (رض) قیادت مدینه را وقتی بدست گرفت که رسول الله (ص) به غزوه ای سَفَوان خارج شدند. غزوه ای سَفَوان در ربیع الأول سال دوم هجری بود. یعنی تنها حوالی دوازده ما از قدوم رسول الله (ص) به مدینه ای منوره. پس به این طبیعت زیبای اسلام ببینید و به این تَغَیُر بزرگ ببینید که اسلام آن را در قلوب مردم بوجود می آورد. سبحان الله، این جز در منهج رب العالمین سبحانه و تعالی در دیگر چیزی نیست. اما در نسبت سریه ها و غزواتی که رخ داد به ترتیب آتی بود: هشت سریه یا غزوه رخ داد طوریکه گفتیم. سریه ای اول سریه ای سِیف البَحر بود. سِیف البحر یعنی ساحل البحر، آن در رمضان سنه ای اول هجری بود و به قیادت حمزه بن عبدالمطلب (رض) بود. سریه ای

دوم سریه ای رابِغ، در شوال سنه ای اول هجری و بقیادت عبیدالله بن الحارث بن المطلب (رض) بود. توجه کنید، رمضان سال اول هجری، شوال سال اول هجری. سریه ای سوم سریه ای خرار بود در ذي القِعده، یعنی بعد از شوال ذي القعده می آید. ذي القعده ای سال اول هجری، به قیادت سعد بن ابی وقاص (رض). بعد از آن غزوه ای الأبواء یا وَدَّان بود. دو نام دارد، در صفر سال دوم هجری و به قیادت رسول (ص) بود. توجه کنید که ماه های ذي الحجه و محرم ذکر نشده است، چون در ماه های حرام جنگ نبود. بعد از آن غزوه ای بُواط بود، در ربیع الأول سال دوم هجری بقیادت رسول (ص). بعد از آن غزوه ای سَفَوان بود، آن هم در ربیع الأول، در همان ماه سال دوم هجری بقیادت رسول (ص). پس شش سریه ها و غزوات شد. هفتم: غزوه ای ذي العُشَیرة بود، در جُمادی الأول سنه ای دوم هـ بقیادت رسول (ص). هشتم: سریه ای نخله، در رجب سنه ای دوم هـ بقیادة عبد الله بن جَحش رضي الله عنه.

فوائد سریه ها و عزوات

با یک نظر عام به این سریه ها و غزوات در می یابیم که تقریباً در هفت معرکه های اول قتال واقع نشد. و با آنهم این معارك از فوائد زیاد خالی نیست. بلکه در آن فوائد زیادی است. اولاً این معرکه ها حصار روحی و روانی بزرگی را که نزد مسلمانان بود شکستاند. طبعاً حصار روانی بزرگی نزد مسلمانان موجود بود بخاطریکه آنها برای چهارده سال تمام در حالیکه بالایشان ظلم می شد حق جنگ کردن را نداشتند. مسلمانان در طول تمام این مدت در مقابل کسانیکه بالای ایشان ظلم نموده بودند به عدم حمل نمودن شمشیر امر شده بودند. ترك دفاع از جان در تمام این دوره ای از زمان ضعفی را در روحیه و شعور فراهم می کند. و به ذلت و شرم می کشاند. این سریه ها و غزوات نسبتاً بسیط بحیث وسیله ای متدرجه ای بود برای بلند بردن روحیه های صحابه از حالت استکانت به حالت استنفار، یعنی از حالت فرمانبرداری به حالت متحرك شدن و بیدار شدن، و از حالت صبر بر عدم

دفاع کردن، به حالت صبر بر متابعت نمودن در هجوم کشانید. این سریه ها و غزوات مهاجرین را از یك نسل ستمدیده به یك دولتی مُمَکِن نقل داد که لشکری دارد که طرحِ هایش را نافذ می کند. و امنیت آن را حفاظت می کند، و دشمنانش را می ترساند، و کرامت اش را حفظ می کند. براستی که انتقال روحی و روانی عالی بود. پس این چیزی اول بسیار مهمی بود در این غزوات، شکستن حصار روحی و روانی نزد مسلمانان.

چیز دوم اینکه این غزوات و سریه ها صحابه را در فنون قتال تمرین داد. آنها را در اسپ سواری، و جنگ کردن بالای شتر، و مانور های نظامی و طرح درست نمودن و تحرك نمودن و مراقب بودن را تمرین داد. بلی آنها سوارکاران بودند، و عرب بصفت عام اسپ سواری و شتر سواری را می دانستند. و با شمشیر و زره جنگ می کردند. لاکن طبعاً ممکن نبود که بتوانند بدون تمرینات در جنگ بزرگی داخل شوند. و خصوصاً مسأله تنها مسابقه یا یك نمایش تجربوی نبود. نه، آن مسأله ای مرگ و زندگی بود. مسأله ای بقای أمت یا فنای أمت بود.

چیز سوم اینکه این دوریات یا گشت و گذار های عسکری راه ها و گذرگاه ها را در اطراف مدینه ای منوره برای مسلمانان آموخت. توجه کنید، مهاجران از مدینه ای منوره نیستند. مسیر و طرق اطراف مدینه ای منوره را نمی دانند.

چهارم اینکه مشرکین با این دوریات عسکری قدرت مسلمانان را درك کردند. و جرأت مسلمانان در مواجه شدن با قریش مکشوف شد. و قریش طبعاً طوریکه میدانید، از بزرگترین قبایل عربی و قویترین آنها بودند. بدون شك که این دوریات در قلب های این قبائل رهبت و ترس را داخل کرد. چیز پنجم و بسیار زیاد مهم اینکه در نتیجه ای این قدرتیکه در مسلمانان ظهور کرد، مسلمانان توانستند که بعض معاهدات را با بعضی قبائل منطقه غیر از قبیله ای جُهَینه عهد نمایند. یعنی بعضی معاهدات را با قبیله ای بنی ضَمرة و غیر آنها از قبائل عقد نمودند، و طبعاً این کار قدم های مسلمانان را در این

منطقه ثبات بخشید. چیز ششم و اخیر در این تحلیل بسیار زیاد مهم است. و آن اینکه این دوریات عسکری پیام بسیار زیاد واضحی را به قریش رساند. این اعلان رسمی بود از طرف دولت اسلامی. طبعاً قریش قبلاً از زمانی جنگ را اعلان کرده بودند. لاکن این اولین اعلان رسمی دولت اسلامی برای اعلان جنگ با قریش بود. عِلاقه بین مسلمانان و قریش طوریکه در گذشته بود ادامه نخواهد داشت. ادامه نخواهد داشت مثل عِلاقه ای ظالم با مظلوم یا عِلاقه ای مستبد با مجبور، نه. از این به بعد مثل عِلاقه ای دولتی با دولت دیگری خواهد بود. با او مُکافئه و مُناظره خواهد کرد. یعنی با او برابری خواهد کرد و او را تحریك خواهد کرد. و به تأکید که آن بالای روحیه ای اهل مکه تأثیر منفی وارد خواهد کرد. می بینند که قدرت مسلمانان نمو می کند، تعداد شان ازدیاد می یابد، جرأت مسلمانان به حدی می رسد که بالای قریش تهاجم می کنند و نه تنها دفاع از خود؟ این فائده از بزرگترین فوائد بود در این دوریات اسلامی، با اینکه طوریکه گفتیم در آخر آن جنگی نبود که ذکر شود.

سریه ای نخله

اگر این تحلیل به هفت معارك اول متفق بود، پس معرکه ای اخیر که معرکه ای نخله است، به وقفه ای خاصی احتیاج دارد. این سریه از مدینه ای منوره در ماه رجب سال دوم هجری برای تعرض به قافله ای قریش خارج شد. قافله از منطقه ای بنام نخله می گذشت. نخله بین مکه و طائف واقع شده است. در آنجا دو مشکل بسیار بزرگ موجود بود که به این سریه تعلق داشت. مشکل اول در مکان و مشکل دوم در زمان بود. مشکل مکان این بود که این منطقه ای نخله در حوالی چهار صد و هشتاد کیلو متر از مدینه ای منوره واقع شده بود، تصور کنید. مسافه ای بسیار طویل. و خصوصاً در این سریه ای که خارج شده بود تنها دوازده نفر بودند. و توجه کنید که نخله همچنان به مکه بسیار زیاد نزدیك است. اگر مشرکان از امر این سریه خبر شوند، جنگ با این سریه برای لشکر مکه بسیار آسان خواهد بود. از اینخاطر مسلمانانی که به این موضوع مکلف بودند، در قضیه ای این جنگ

متردد بودند. پس رسول الله (ص) طریق فرید یا بی مانندی را در این کار اختیار نمودند. این کار با سریه های دیگر تکرار نشده بود. و مسؤلیت آن را در خطه سر بسته ای نوشتند و آنرا به قائد این سریه عبدالله بن جحش (رض) دادند. و به او امر نمودند که با این خط سر بسته برای دو روز سیر کند و بعداً آنرا باز کند، وقتیکه دو روز بعد عبدالله بن جحش آن را باز کرد در آن این را دریافت: "إذا نظرت في كتابي هذا فامضِ حتى تنزل نخلة بين مكة والطائف، فترصُد (و بکلمات بدقت توجه کنید) فتَرصُد بها عِيرَ قريش، وتَعْلَم لنا من أخبارهم". یعنی وقتیکه به این خط ام نظر انداختی، برو تا به نخله در بین مکه و طائف برسی، پس در آنجا قافله ای قریش را ملاحظه کن، و اخبار ایشان را برای ما معلوم کن. این کلام در منتهای دقت است، و کمی بعد خواهیم دانست که تفصیل این کلمات چه است. و بعد از آن موضوع، رسول الله (ص) برایش امر کردند که کسی را در این رفتن به آنجا مجبور نسازد. یعنی هر کس به اراده ای کامل خود برود.

در اینجا عبدالله بن جحش (رض) ایستاده شد و به دوستان خود گفت: من أحبَّ الشهادة فلينهض، ومن كره الموت فليرجع، وأما أنا فناهض". کسیکه شهادت را دوست دارد بلند شود، و کسیکه از مرگ می ترسد تجدید نظر کند، و لاکن من خودم بلند شونده هستم. پس همه ایشان با او بلند شدند و به منطقه ای نخله رفتند.

چیزیکه رسول الله (ص) را به فرستادن سریه ای نخله به این وجه وادار نمود سختی مسأله و بُعد مسافه بود. اگر ایشان صحابه را مستقیماً در مدینه ای منوره بگویند که به این مسافه ای دور بروند، شاید بعضی از ایشان بخاطر تکلیف آن تردد کنند. لاکن اگر تکلیف را بعد از این بدهند که براستی به اندازه ای دو روز، یعنی تقریباً حوالی خُمُس راه را قطع نموده بودند، به استجابت نمودن قادر تر خواهند بود انشاءالله. و باوجود آنهم نمی خواستند (ص) که این کار سخت را بالایشان تحمیل نمایند، لاکن

آزادی انتخاب را برایشان گذاشتند در حالیکه درجه ای ایمان شان را می دانستند و بطور کامل مطمئن بودند که همه ایشان، یا اکثر شان وظیفه را تکمیل خواهند کرد. این مشکل مکان بود.

اما مشکل زمان سخت تر بود. این خروج در ماه رجب بود. و رجب طوریکه می دانید از ماه های حرام است. و عرب بطور کامل، چه مسلمان شان و چه کافر شان جنگ را در ما های حرام حرام می دانستند. طبعاً بسیاری از فقها می گویند که آن حکم بعداً منسوخ شد. لاکن در آنوقت آن حکم منسوخ نشده بود. جنگ در ماه حرام بالای مشرکین و مسلمین حرام بود. و رسول (ص) صحابه را به جنگ مأمور نکردند، نه تصریحاً و نه تلمیحاً، یعنی نه به صراحت و نه به اشاره. چه گفتند؟ فترصُد بها عیر قریش، و تعلم لنا من اخبارهم. یعنی آنجا قافله ای قریش را ملاحظه کن، و اخبار ایشان را برای ما معلوم کن.

خوب، صحابه به منطقه ای نخله رسیدند. و براستی قافله ای را یافتند که رسول الله (ص) آنرا ذکر کرده بودند. لاکن آنها در آخر شب ماه حرام رجب رسیدند و قافله در راه خود بسوی مکه روان بود و به بُعد یك شب از مکه دور بود. اگر قافله را می گذاشتند تا شب های حرام ماه رجب که قتال در آن حرام بود به پایان می رسید، قافله به حرم مکه می رسید که اصلاً قتال در آنهم حرام است و قافله می گذشت.

این قافله فرصت بزرگی بود برای مسلمانان. اولاً اینکه آن ضربه ای اول به قریش می بود. بخاطریکه طوریکه قبلاً گفتیم در تمام غزوات و سریه های سابقه غنایم و انتصاراتی نبود. دوم این ضربه در عمق جزیره ای عربی، بسیار دور از خانه ای مسلمانان و نزدیك خانه ای کفار می بود. حامل جرأتی می بود که از احدی پنهان نمی ماند و به تأکید که آن اثر منفی بزرگی بالای مشرکین می داشت. سوم اینکه حراست و نگهبانی قافله بسیار کم و ضعیف بود، و بیشتر از چهار نفر نبود.

در حالیکه مسلمانان ده نفر بودند. توجه کنید که مسلمانان دوازده نفر خارج شده بودند، (۲٦) لاکن دو نفر شان سعد بن ابی وقّاص و عُتبه بن غَزوان (رض) قبل از اینکه به نخله برسند شتر شان گم شد. پس رفتند تا شتر را جستجو کنند، پس مسلمانان در آنوقت ده نفر بودند. و در قافله چهار نفر، فرصت جنگ ممکن بود.

چیز آخر اینکه مهاجرین در این سریه بطور مستقیم از سوی قریش آزار و اذیت دیده بودند. بعد از اینکه قائد این سریه عبدالله بن جَحش (رض) هجرت کرد، ابو سفیان بن حرب خانه اش را ضبط کرد و آن را فروخت و قیمت اش را برای خود گرفت. پس از رفتار شدیدی که قریش همرایشان کرده بودند آزار را احساس کرده بودند. تمام این عوامل در ذهن مسلمانان بود (رض). لاکن همزمان این شب آخر در ماه حرام رجب است. قتال در آن ممنوع است. آیا صحابه قوانینی را که صد ها بلکه هزار ها بار توسط دشمنان شان شکسته شده است مراعات نمایند، و فرصت نفوذ کردن به قافله را از دست بدهند؟ و مستلزم بر قانون باشند و به قافله نزدیك نشوند؟ آیا صحابه ظلمی را از سر خود بر ندارند که سالها آنرا بالایشان روا داشتند، و فرصتی آمده است که به سهولت تکرار نمی شود، یا این فرصت قیمت بها را ترك کنند؟ آیا مسلمانان ماه حرام را مراعات کنند و بالای قریش تجاوز نکنند در حالیکه اموال شان سلب شده است، و توهین شده اند و عزت شان پایمال شده است، و خون شان در مکه، در بلد الحرام و در ماه های حرام در گذشته بدست همین قریشی ها همین مالك های قافله ریختانده شده است؟ آیا این کار را کنند یا انتقام بگیرند وقتیکه فرصت آن رسیده است؟ این یك سوال حیرت انگیز بود در اذهان صحابه.

یکجا جلسه و مشاوره نمودند. و بعد از شوری تصمیم گرفتند. تصیم در برداشتن ظلم بود که بالایشان واقع شده بود. تصمیم هجوم نمودن را بالای قافله در شب آخر ماه رجب گرفتند. و حقیقتاً فرقه ای اسلامی بالای قافله حمله کرد، و در این تهاجم یکی از مشرکین بنام عَمرو بن حَضرمی کشته شد. و

دو نفر از مشرکین اسیر شدند، عثمان بن عبد الله بن المغیرة و الحَکم بن کَیسان، و چهارم شان فرار کرد، اسم اش نَوفَل بن عبد الله بن المغیرة بود. و مسلمانان قافله را بطور کامل آن غنیمت گرفتند. قافله ای بزرگی بود. مسلمانان قافله را بطور کامل آن غنیمت گرفتند و با دو اسیر و قافله به مدینه عودت کردند. و انتصاری را تحقق دادند که قبلاً آن را تحقق نداده بودند. آنها اولین دو اسیر اسلام بودند و آن اولین قتل در اسلام بود و آن اولین غنایم بود در اسلام. روز فاصل و قاطعی بود.

موقف قریش در این حادثه

بعد از این حادثه دنیا برخاست و آرام نه نشست. آرای مردم در باره ای این حادثه تماماً متابین (یعنی نا مشابه بود). قریش با وجود کفر ورزیدن شان و ظلم شان و تکبر شان و جرایم شان قبل از آن در حق مسلمانان لباس شرف و دین و اخلاق را پوشیدند، و گفتند مسلمانان حرمات را پایمال کرده اند، أعراف را خلاف ورزی کردند، از قوانین تعدی نمودند، سبحان الله، که سخن می گوید؟ قریش، قریش در باره ای حرمات و اعراف و قوانین سخن می گویند. آیا مکه بلد الحرام نبود که در آن قتل نمودن حیوان و نبات هم حرام شده بود چه رسد به آزار دادن انسان؟ آیا در برابر أعراف مکه و جزیره مخالفت نشده بود وقتیکه اهل و عقارب و دوستان با شرف ترین مردان شان (ص) کسیکه ایشان را به صادق الأمین ملقب نموده بودند، جدا ساخته شدند، و هرزه هایشان ایشان را و دوست شان را توهین کردند، به اندازه ایکه مجبور به ترك دیار و اهل و عشیره شدند؟ آیا از قوانین مکه و جزیره نبود که ظلم نکن و ظلم را قبول نکن؟ آیا جسد های مسلمانان از حرمات نبود. آیا مکه بلد الحرام شاهد قمچین ها و اغراق و سوختاندن و قتل نمودن های مردان و زنانی نبود که جرمی نداشتند جز اینکه آنها به الله عز و جل ایمان آورده بودند؟ آیا این خون ها حرام نبود. کجا بود احترام قوانین؟ کجا بود احترام حفظ حرمات؟ کجا بود التزام داشتن و عُرف ها؟

چرا قریش میخواستند که قانون را در بار اول بالای مسلمانان تطبیق کنند، در حالیکه آن را بالای خود تطبیق نکردند وقتیکه به مرات و مرات بشکل علنی و صریح در آن مخالفت بمیان آمد؟ آن وزن کردن با دو ترازو است. رسم و سنت تمام ظالمان همین است. به قانون رجوع نمی کنند جز از وقتیکه به نفع خود شان حکم کند. اگر به نفع غیر شان حکم کند اولین مخالفین آن خواهند بود. آیا بالای این قسم قانون اعتماد کرده می شود؟

و تا بحال سبحان الله، بسیار زیاد دول ظالم با این مبداء فاسد زندگی خود را پیش می برند. هر روز أعراف (یعنی عهد نامه های) ای بین المللی را می شکنند. قوانین بین المللی را در هم می کوبند. کسی نیست که ضد آن سخنی بگوید یا بالایش اعتراض کند. و اگر مسلمانان یکبار تخلف کنند، دنیا بر می خیزد و آرام نمی نشیند. بسیار زیاد از دول عالم مالك سلاح ذروی هستند. اگر مملکت اسلامی در باره ای بدست آوردن سلاح ذروی فکر کند، یا حتی شك آن برود که سلاح ذروی را بدست می آورد، تمام دنیا بر ضد اش بلند می شود و آرام نمی نشیند. فرق چه است؟ آیا این اندازه کردن با دو وزن مختلف نیست؟ آیا بالای مسلمانان حرام و برای غیر از ایشان حلال است؟ هرگز ممکن نیست که این منطق حق و عدل باشد. این منطق زور است، و زور ظالم. این منطق قریش در آنوقت بود. شورش رسانه ائی قریش بخاطر عدم تطبیق شدن قانون نبود، بلکه شورش اش از اینخاطر بود که خود شان مصاب بودند. اگر کس دیگری می بود حرفی نمی زدند، بلکه شاید آنرا تأیید می کردند و مبارکباد هم می گفتند. وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ (١) الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ (٢) وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ} وای بر حقوق مردم کاهندگان آنانکه چون برای خود پیمانه از مردمان به سختی تمام بگیرند. و چون خواهند که پیمانه بدهند ایشانرا یا سنجیده بدهند یا زیان رسانند. [المطَفِّفين: ١-٣] این موقف قریش بود.

پس موقف رسول الله (ص) چه بود؟ در حقیقت رسول الله (ص) در وضع بسیار وخیم قرار گرفته بودند. برای رسول الله (ص) در این مسأله وحی نازل نشده بود. و بصفت عام ایشان در شکستن قوانین و حرمات تصمیم نمی گرفتند. در ماه حرام به جنگ امر نه کرده بودند و آن را نمی خواستند. و با وجود همه درد و رنجی که قبلاً از طرف قریش برایشان رسیده بود، و با وجود اینکه اینها اولین اسیران اسلام بودند و اولین قافله ای مال غنیمت در اسلام بود، ایشان (ص) در یکی از این کار ها خوش نشدند. مسأله نزد شان (ص) مسأله ای مبدأ (یعنی اصل اخلاقی بود). از این کارِ صحابه انکار نمودند، گفتند: مَا أَمَرْتُكُمْ بِقِتَالٍ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ"[۲]. شما را به جنگ در ماه حرام امر نکرده بودم. و به این اکتفا نکردند و اجرءات را در قافله توقف دادند، و اجرءات را در دو اسیر توقف دادند، تا وقتیکه وحی بیآید و مسلمانان را در این قضیه دستور مُحکم و راسخ بدهد. این بود موقف رسول (ص).

اما صحابه ایکه این سریه را انجام دادند می دانستند که در اجتهاد خود خطاء نموده اند. بقیه ای صحابه نزد شان آمدند و آنها را ملامت کردند و آنها را تعنیف کردند، (یعنی سرزنش) کردند. مسؤلیت این واقعه ای حساس را بدوش شان انداختند. چه کردید؟ در ماه حرام جنگ کردید؟ سبحان الله، براستی موقف بحرانی بود. اگر چه فضای عمومی در جزیره ای عربی راجع به این گروهی از مسلمانان بر آنچه که کرده بودند خطاء تعبیر می شد، و آرای اهل مکه و مدینه با وجود اختلاف طرق تفکیر شان و تصورات شان تا حدی متفق و یکسان بود، اگر چه که فضای عمومی چنین بود، وحی نازل شد سبحان الله که همه را در حیرت انداخت. قرأن کریم نازل شد تا برای تمام مردم، مشرك شان و مؤمن شان حقایق را طوریکه باید باشد واضح بسازد. نازل شد تا آنچه را که مردم در آن اختلاف دارند روشن نماید. نازل شد تا مسلمانان را، و توجه کنید، نازل شد تا مسلمانان را از خیال ها و تصورات غیر واقعی به فقه واقعیت و فقه موازنات و فقه أولویات رهنمائی کند.

نازل شد تا مکر مکاره ها را و دسایس کافران را فاش نماید. و نازل شد تا طائفه ای مؤمن و صادقی را نصر بدهد که میخواست از مسلمانان یك اندازه ای از ظلم را رفع کنند که بالایشان واقع شده بود. آیات کریمه از سوره ای بقرة نازل شد. فرمود تعالی: {يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ (بلی قتال در ماه حرام بزرگ است، لاکن ببین) وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ} سوال می کنند ترا از جنگ کردن در ماه حرام بگو جنگ کردن در آن سخت کار است(بلی قتال در ماه حرام بزرگ است، لاکن ببین) و باز داشتن از مسجد حرام و بیرون کردن اهل این مسجد از وی سخت تر است نزد خدا و فتنه انگیختن سخت تر است از کشتن. [البقرة:۲۱۷].

الله عز و جل به مسلمانان فرمود و به آنها تعلیم داد که این همه سر و صدای بافته شده و جعلی و تمثیلی را که کفار قریش کردند هیچ معنی ای ندارد. پس علی الرغم اینکه جنگ در ماه حرام در آنوقت ممنوع بود، و هنوز هم ممنوع است طوریکه ذکر کردیم نظر به رأی بعضی فقها ، و علی الرغم اینکه قتال در ماه حرام موضوع بزرگی است و مسلمانان نباید در کردن آن تلاش می کردند، جز اینکه چیزی را که قریش کرده بودند بزرگتر و عظیم تر از آن بود. کفر ورزیدن به الله عز و جل و پرستش بت ها به عوض الله عز و جل بزرگتر است از جنگ در ماه حرام. منع نمودن مسلمانان از طواف کردن کعبه و ادای مناسك بزرگتر است از جنگ در ماه حرام. اغوا کردن مسلمانان از دین شان بواسطه ای تعذیب وبیجای کردن و قتل کردن بزرگتر است از جنگ در ماه حرام. تمام این همه را قریش کردند. یکبار نکردند بصورت زود گذر بلکه آنرا به صورت متکرر کردند. تا که آن عُرف رایج و قانون معمول شان شده بود. تمام این همه جرایم طوریکه رب ما سبحانه و تعالی خود اش در قرأن کریم واضح نمود بسیار زیاد بیشتر است از آنچه را که مسلمانان کردند. تمثیل بسیار خنده آوری است وقتیکه فرعون به قتل کردن موسی (ع) ندا می کند و ادعا می کند که موسی پدید آرد در زمین فساد

طوریکه رب ما در کتاب کریم خود ذکر فرموده است: {وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الأَرْضِ الْفَسَادَ} و گفت فرعون ای یاران بگذارید مرا تا بکشم موسی را و باید که دعا کند پروردگار خویش را هر آئینه من می ترسم از آنکه بدل کند دین شما را یا پدید آرد در زمین فساد [غافر: ٢٦]. که این کلام را می گوید؟ فرعون، کسیکه پسران را قتل می کرد و دختران را زنده نگه میداشت. قرأن کریم برای مسلمانان و غیر شان فقه واقع را آموخت. که در واقعیت زندگی ابداً ممکن نیست که تمام امور با فقه مثالیات (یعنی خیال اندیشی و پندار گرائی) سیر کند. و لاکن احیاناً در نتیجه ای اضطرار و مجبوریت ها در بعض امور خلاف ورزی بمیان می آید. از اینخاطر قاعده ای فقهی معروف (دفع أکبر الضررین وجلب أکبر المنفعتین) یعنی دفع ضرر بزرگتر و جلب منفعت بزرگتر بوجود آمد. به چه معنا؟ معنی قاعده ایکه ممکن است من ضرری را قبول کنم تا ضرر بزرگتر از آن را دفع کرده بتوانم، در حالیکه فقه مثالیات (یعنی خیال اندیشی و پندار گرائی) مقتضی به دفع تمام ضرر هاست. و نه بعضی ضرر ها. لاکن آن غیر ممکن است. غیر واقعی است، ناممکن است. از اینرو باید ضرر های موجود باشد. لاکن حکمت در مقایسه بین ضرر ها و انتخاب ضرر کم تر می آید. بالای مسلمانان ضرر بزرگی واقع شد. بسیار زیاد بزرگ، و آن إغوا شدن از دین بود. تعذیب، قتل، منع شدن از دخول به مسجد الحرام، خطاء نخواهد بود که ضرر جنگ را در ماه حرام قبول می کردند، و آن کمتر بود از ضرر بزرگتر که اغوای دین و سد راه الله بود. و با آنهم، مسلمانان برای کردن ضرر کوچك سعی نکرده بودند. بر عکس، تمنا می کردند که قتال در شعبان شود و نه در رجب. و آمدند و در موضوع مشوره کردند. و این موضوع واقعاً فکر شان را مشغول ساخته بود. لاکن قافله از نزد شان تیر می شد و ضرر بزرگ قریش بطرف مسلمانان ادامه پیدا می کرد. و احتمال فرصتی مانند این دیگر نمی بود. از اینخاطر الله عز و جل، سبحان الله... از رحمت اش بر مسلمانانی که در این معرکه شرکت داشتند، تنها به برداشتن گناه از سر شان اکتفاء نکرد، و لاکن ثواب مجاهدین في سبیل الله را برایشان عطاء فرمود.

الله عز و جل قول خود را نازل فرمود سبحانه و تعالی: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ (تمام این همه به سریه ای نخله تعلق می گیرد) {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللهِ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ} هر آئینه آنانکه ایمان آوردند و آنانکه هجرت کردند و جهاد نمودند در را خدا آن گروه امید وارند بخشایش خدا را و خدا آمرزندۀ مهربان است [البقرة: ۲۱۸] هر چند از قتالی که در ماه حرام صورت گرفته بود بر ایشان مغفرت کرد و ایشان را بخشید، سبحان الله. اینچنین الله عز و جل موقف مجاهدین را تأئید نمود. و رؤیه و دیدگاه را برای عموم مسلمانان واضح ساخت، و جان ها آرام شد و قلب ها اطمئنان یافت.

بعداً رسول الله (ص) سبحان الله در مقابل واقعه طوری تعامل نمودند که در منتهای سیاست و حکمت بود که در آن تعامل قوت و عزت را از جانبی و تفاهم و محاوره را از جانب دیگر یکجا نمودند. چه کردند (ص)؟ قافله را بطور غنیمت گرفتند، رد کردند که آنرا دو باره به قریش بفرستند. همین که رب ما سبحانه و تعالی فرمود که این امر حلال است خلاص، این غنیمت از ماست. آن را جزء بسیطی از ممتلکات سلب شده ای مسلمانان تعبیر نمودند. بعداً ایشان در حِین زمان در موضوع دو اسیر شدت نه ورزیدند. بلکه بر عکس فداءِ مالی (یعنی آزاد ساختن توسط پول) اسیران را قبول نمودند. و با آنهم، و توجه کنید، و با آنهم آن قبول در حالت عزت بسیار بزرگی بود. به چه خاطر؟ به خاطریکه این کلام در موقف مهمی ظاهر شد. و آن اینکه سریه بدون دو نفر از همراهانشان عُتبه بن غَزوان (رض) و سعد بن ابی وقّاص (رض) که شتر شان گم شده بود به مدینه ای منوره برگشته بودند. آنها تأخیر کردند. در اینجا رسول الله (ص) تصمیم گرفتند که فداء دو اسیر را تا برگشت این دو صحابی جلیل به مدینه ای منوره قبول نکنند. طبعاً در خوف این بودند که کفار مکه آنها را گرفتار نکنند و به قتل نرسانند. پس وقتیکه به مدینه ای منوره برگشتند فداءِ دو اسیر را پذیرفتند (ص). و اینچنین طوریکه می بینید رسول الله (ص) بحیث قائد و رهبر تماماً حریص و محافظ سربازان خود بودند.

حریص بر عزت امت خود بودند. و همزمان، حریص بر عدم قطع راه ارتباطات سیاسی با دشمنان ایشان بودند. فداء اسیران را قبول نمودند بلکه دیه (یعنی پول خون مقتول) عَمرو بن الحضرمی را هم به اهل اش پرداختند. و آن بخاطر باز نمودن دروازه برای تعامل با مثل بود اگر روزی مسلمانی بدستان کفار اسیر بیأفتد یا به قتل برسد.

موقف سیاسی کفار قریش

و اینچنین این صفحه مؤقتاً به نفع مسلمانان بسته شد اگر چه که آن موقف بعض حادثات مهم و خطر ناکی را مکشوف ساخت که ممکن جزیره ای عربی در آینده شاهد آن باشد. مناطقی را مکشوف ساخت که عنقریب در آنجا ها خطر بوجود خواهد آمد. مکه و مدینه را. در مکه کفار قریش هستند. و در مدینه یهود. بعد از این سریه چه خواهد شد؟ اوضاع چگونه تغییر خواهد کرد؟ بعد از این سریه ای عظیم، بعد از این نفوذ هولناك در صفوف قریش، بعد از این مقاومت توسط دولت جدید اسلامی، شکی نیست که قریش به حسابات خود سر از نو برخواهد گشت. اوراق خود را سر از نو ترتیب خواهد داد. مسلمانان به جائی رسیده اند که مشرکان ابداً توقع آنرا نداشتند که مسلمانان به آن برسند. با جرأت عجیب بالای قافله ای باثروتی از قوافل قریش بر بُعد چهار صد و هشتاد کیلو متر از مدینه ای منوره و بسیار زیاد نزدیک به مکه تسلط حاصل نمودند، سبحان الله. تکرار این امر ابداً نزد شان در هر جای دیگر جزیره ای عربی بعید به نظر نمی رسد. بلکه جنگ با خود مکه خواهد بود بعد از این. شکی نیست که تمام این همه اهل مکه را به اخذ نمودن تدابیر وقایوی خواهد کشانید. شاید در فکر جنگ با مدینه ای منوره شوند. و آنها قبلاً در قصد جنگ با مدینه ای منوره بواسط ای کُرز بن جابر فِهری فکر کرده بودند طوریکه قبلاً آن را ذکر کردیم.

شاید قصد آینده بزرگ تر باشد. شاید کفار در باره ای حمله نمودن بر قوافل اسلامی باشند. شاید در فکر تهاجم کردن بالای قبائل اسلامی اطراف مدینه باشند. تمام این احتمالات بعد از سریه ای نخله

بسیار زیاد قوی شده بود. شاید برخورد خوفناکی بین قوت مشرکین متمثل با قریش و هم پیمانان شان و قوت نو پیدای مسلمانان در مدینه ای منوره نزدیك باشد. این خطر از طرف مکه متوجه بود.

موقف یهود ار برابر سریه

اما خطر نزدیك تر از یهود متوقع بود. یهود تا به این لحظه هیچ عاطفه و دلسوزی به این دین جدید نشان نداده است جز از چند افراد انگشت شمار در دست واحد. یهود کوشش طرح درست نمودن و دسیسه درست نمودن را، طوریکه در درس گذشته دیدیم، بیشتر از یکبار نمودند. لاکن دسیسه ها بعد از سریه ای نخله بسیار زیاد ازدیاد یافت. هوا خواهی قریش کافر را بصورت جهر شروع کردند. با وجود اینکه معاده بین شان و بین رسول الله (ص) میگوید ''لا تُجار قریش''. نه، حالا ولاء (یعنی صداقت و وفاداری) خود را برای قریش بطور نمایان شروع نموده اند. بلکه مشتاقانه رغبت خود را برای قریش نمایان نموده اند تا بیآیند و با مدینه ای منوره بجنگند، تصور کنید. حتی در نام ها خوش بینی خود را ابراذ کردند. توجه کنید که یهود دایماً رمز را دوست دارند. پس میگفتند مثلاً: قُتِل عَمرو بن الحَضَرمي، إذن عَمُرَت الحَربُ. و حَضَرَت الحَربُ. یعنی عَمرو کشته شد پس جنگ اعمار شد، و حَضَرَت الحَربُ، یعنی جنگ حاضر شد. صحابی ایکه عَمرو بن الحضرمی را قتل کرده بود اسم اش واقِد بن عبدالله بود (رض). پس می گفتند واقِد، إذن أُقِدَت الحَربُ.[٣] یعنی واقِد، پس جنگ در گرفت (یعنی مانند آتش). این است طبیعت یهود

مهم اینکه بعد از این سریه واضح شد که نبرد نزدیك با قریش متوقع است. و همچنان نبرد نزدیك با یهود متوقع است. تمام این کلام در کدام ماه است؟ ماه شعبان سال دوم هجری. مرحله ای آینده به وقفه ای مهمی احتیاج دارد. تا وضع سناریو های متوقع و رفتار در این سناریو ها تحلیل شود.

[١] ابن هشام: السيرة النبوية، طبعة مصطفى البابي الحلبي، الطبعة الثانية، ١٣٧٥هـ، 1/ ٦٠٢. المباركفوري: الرحيق المختوم، دار الوفاء، مصر، الطبعة السابعة عشرة، 2005م، ص187.

[٢] ابن هشام: السيرة النبوية ١/ ٦٠٣. المباركفوري: الرحيق المختوم ص١٨٧.

[٣] ابن هشام: السيرة النبوية ١/ ٦٠٤.

توجه کنید! تا به این لحظه، قتال مأذوناً بِهِ بود، یعنی جنگ اجازه داده شده بود. و بر مسلمانان مفروض نبود. یعنی فرض نشده بود. به این معنا که رب ما سبحانه و تعالی برای مسلمانان اجازه داده بود که اگر در خود قدرت جنگ را می دیدند می توانند جنگ کنند. یا اینکه عدم قتال را اختیار کنند اگر می بینند که آن با فضیلت تر است. این آیتی بود که این تشریع را مقرر کرد طوریکه گفتیم: {أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ} دستور جهاد داده شد آنانرا که کفار با ایشان جنگ می کنند بسبب آنکه بالایشان ستم شده است و هر آئینه خدا بر نصرت دادن شان تواناست [الحج: ٣٩].

لاکن وضع حالا تغییر نمود. إذن یا اجازه در زمانی آمده بود که جنگ در آن احتمال داشت، ممکن جنگ رخ بدهد. اما حالا جنگ تنها احتمال آن نمی رود، بلکه بسیار متوقع است و بسیار نزدیك است و تقریباً حتمی است. اگر قتال بصورتی که آن را تصور می کنیم از جانب قریش شکست خورده در کرامت خود و مجروح شده در کبریای خود با معاونت یهود غدار داخل مدینه ای منوره رخ بدهد، موقف چطور خواهد بود؟ موقف نهایت وخیم و بحرانی خواهد بود. اینجا تنها اجازه داشتن به جنگ فایده نمی کند. بلکه لازم است برای دفع نمودن شر این دشمنان جنگ بالای مسلمان فرض شود. بخاطریکه اجازه برای بعض کسان موقع عدم مشارکت را می دهد. برای شیطان دروازه های زیادی را باز می کند تا از آن به قلب های ضعفاء داخل شود و سختی جنگ را در تصور ایشان

مشکل جلوه بدهد. آیا با قریش جنگ می کنی که با یهود یکجا شده اند، با قبائل عرب یکجا شده اند؟ چیز مشکلی است. امر اگر به اختیار گذاشته شود، ممکن انتخاب سلامتی و نرمی را برایش تزئین کند. و از قتال اجتناب کند. لاکن اگر قتال بالای مسلمانان فرض شود، آن را تماماً مانند نماز و زکات تعبیر می کنند. و با آن دروازه ها بر روی شیطان مسدود می شود. و نسبت تخلف در مقابل جهاد في سبیل الله حتماً تقلیل می یابد. و وجود نخواهد داشت مگر در ضعف شدید یا در منافقین. و آنها را اصلاً نمی خواهید که در معرکه باشند. در اینجا، در نتیجه ای این ظروف سبحان الله، تشریع مُحکم بر قانون جدید، مناسب به مرحله ای حالی نازل می شود. سبحان الله، فقه مرحله. جنگ بالای مسلمانان فرض می شود اگر با ایشان جنگ شود. برای مسلمانان در قضیه ای دفع نمودن مشرکین اگر بالایشان تهاجم کنند انتخاب موجود نیست. بلکه تا مرگ باید دفاع شود. فرض شد.

{كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ} لازم کرده شد بر شما جنگ و آن دشوار است شما را و شاید که شما ناخوش دارید چیزی را حال آنکه وی بهتر باشد شما را و شاید که دوست دارید چیزی را حال آنکه وی بد باشد شما را و خدا می داند و شما نمی دانید [البقرة:٢١٦]. قتال دیگر تنها یك اجازه نیست، آن بالای مسلمانان مکتوب شده است، یعنی مفروض شده است. كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ (لازم کرده شد بر شما جنگ و آن دشوار است شما را) . و همچنان قول الله عز و جل هم نازل شد که سبب قتال را در این مرحله و بعض احکام خاص را در قتال واضح ساخت. الله عز و جل فرمود: {وَقَاتِلُوا (توجه کنید به کلمات، هر کلمه معنای بزرگی دارد، و قرآن مُعجِزه انگیز است، کلمات کم معنای بزرگ را تعبیر می کند.) {وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلاَ تَعْتَدُوا إِنَّ اللهَ لاَ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (١٩٠) وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلاَ تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (١٩١)

فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (١٩٢) وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلاَ عُدْوَانَ إِلاَّ عَلَى الظَّالِمِينَ} و جنگ کنید در راه خدا با آنانکه جنگ می کنند با شما و از حد مگذرید هر آئینه خدا دوست نمی دارد از حد گذرندگان را. و بکشید مشرکان را هر جا که بیابید ایشان را و بیرون کنید ایشان را از آنجا که بیرون کردند شما را (یعنی از مکه) و غلبه شرک سخت تر است از قتل و کار زار مکنید با ایشان نزدیک مسجد حرام تا وقتیکه کار زار کنند با شما در آن جا پس اگر بجنگند با شما پس بکشید ایشان را هم چنین است سزای کافران. پس اگر باز ماندند پس هر آئینه خدا آمرزندهٔ مهربان است. و بجنگید با ایشان تا آنکه نابود شود شرک و شود دین محض برای خدا پس اگر باز ماندند (یعنی از شرک) پس نیست دست درازی مگر بر ستمگاران [البقرة: ١٩٠-١٩٣].

سبحان الله، میخواهیم در این آیات وقفه ای بسیار زیاد طویلی را وقفه بگیریم. حال مسلمین را و حال غیر مسلمین را در وقت نزول این آیات تصور کنیم. موقف مسلمین را و موقف مشرکین را و موقف یهود را تصور کنید وقتیکه این آیات را شنیدند. این آیات تشریع جدیدی را حمل می نماید که به نفس های اسلامی خاصی احتیاج دارد تا به این آیات عمل کنند. و همزمان پیام های نهایت واضح را برای مشرکین در داخل مکه و برای مشرکین در خارج مکه و همچنان برای یهود حمل می کند.

موقف مسلمانان در فرض شدن جهاد

بیآئید با اهل این مرحله زندگی کنیم. و حرکات و مشاعر شان را در وقت نزول این آیات مراقبت نمائیم. اولاً مردم بصفت عام از جنگ و قتال کراهیت دارند یعنی در آن ناخوش هستند. هیچ کس در این اختلاف ندارد که جنگ ویرانی و خرابی و از بین بردن زندگی مردم و نحو این چیز ها را بار می آورد که با عث حزن و کراهیت می شود. از اینخاطر رب ما سبحانه و تعالی می فرماید: {كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ} لازم کرده شد بر شما جنگ و آن دشوار است شما را. لاکن معنی این را

نمی دهد که وقتیکه قتال بالای مسلمانان تعیین شود آن را ترك نمایند بخاطریکه آن مکروه است (یعنی نا پسند است). بر عکس بعضی مسلمانان به درجه ای از ترقی در ایمان می رسند که آن مکروه در نزد شان محبوب می شود. آن مکروه را تمنا می نمایند، چرا؟ تا رب ما سبحانه و تعالی را راضی داشته باشند.

و قول رسول الله (ص) به ذهن می آید که گفتند: لَوَدِدْتُ أَنِّي أغزوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. یعنی دوست دارم في سبیل الله بجنگم. و در روایتی: لَوَدِدْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. دوست دارم في سبیل الله کشته شوم. و خالد بن ولید (رض) می گوید: جئتُكُم برجالٍ يحبون الموتَ، كما تحبون أنتم الحياة". مردانی را برایتان آورده ام که همان اندازه که شما زندگی را دوست دارید، آنها مرگ را دوست دارند. باوجود اینکه مرگ بصفت عام مکروه است، جز اینکه نزد خالد (رض) و لشکر اش محبوب شده بود. چرا؟ بخاطریکه آن في سبیل الله بود. پس معنای اینکه جنگ نزد ما مکروه است این نیست که ما بنشینیم. بر عکس به هر اندازه ایکه درجه ای ایمان یك مسلمان بلند باشد، به همان اندازه این مکروه را دوست می داشته باشد تا وقتیکه في سبیل الله باشد. پس این معنای اول بود.

معنای دوم نزد ما بسیار زیاد دقیق و بسیار زیاد مهم است. و آن اینست که چیزی را که با چشم ات مکروه می بینی، الله عز و جل در باطن آن خیر زیادی را نهاده است. وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ} و شاید که شما ناخوش دارید چیزی را حال آنکه وی بهتر باشد شما را و شاید که دوست دارید چیزی را حال آنکه وی بد باشد شما را [البقرة: ٢١٦] بعد از{ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ} لازم کرده شد بر شما جنگ و آن دشوار است شما را. نازل شد. و احیاناً چیزی نزد تان محبوب یا دوست داشتنی می باشد، و فکر میکنی که آن خیر است، و لاکن در باطن خود شر می باشد. {وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ} و شاید که دوست دارید چیزی را حال آنکه وی بد باشد شما را [البقرة: ٢١٦). ممکن این کلام نزد عموم مردم عجیب معلوم شود. به یقین بزرگ احتیاج دارد. به

ایمان کامل در انتخاب رب العالمین سبحانه و تعالی احتیاج دارد. و با آنهم اگر در واقعات تدبر نمائی، در می یابی که توسط آنچه که مردم آن را شر می پندارند در باطن به خیر نزدیك می شوی. مانند چه مثلاً؟ مانند جنگ مثلاً،

جنگ در شکل مکروه معلوم می شود. در آن عذاب است، در آن کشتن است، در آن ویرانی است، در آن خرابی است. لاکن به ملتی که جنگ می کند ببینید و به ملتی که جنگ نمی کند ببینید. ملتی که جهاد می کند و جنگ می کند سر خود را بلند می کند. و خود را عزت می بخشد، و دیگران بطرف اش به نظر احترام و وقار می بینند. و ملتی که از جنگ امتناع می کند و از جهاد اعراض می کند، الله عز و جل خواری و ذلالت را بالایش مسلط می سازد که بین ملت های برجسته در عالم برایش مکانی پیدا نمی شود. ملتی که جهاد می کند، بر حقوق خود محافظت می کند. و حقوق سلب شده ای خود را مسترد می نماید. و ملتی که از جنگ و جهاد دست می کشد به حرمات اش تجاوز می شود، و حقوق اش تلف می شود. و امور مکروهی که در عقب این همه است معروف است.

پس اگر در موضوع تدبر کنیم، جنگ اگر چه در ظاهر امر مکروه یا نا پسند است، جز اینکه در باطن آن برای امت اسلامی عزت بزرگ است تا زمانیکه في سبیل الله باشد. نقطه ای سوم که به این آیات قتال تعلق می گیرد این است که عموم مؤمنین امر را بدون جدال قبول کردند. عموم مؤمنین قتال في سبیل الله راقبول کردند، چه برای شان اجازه داده شده بود و یا چه بالایشان فرض شده بود. لاکن سبحان الله، طائفه ای از مؤمنین وقتیکه این فرض شدن قتال نازل شد کراهیت را دیدند ولی در باطن آن خیر را ندیدند. و در لحظه ای از لحظات ضعف ایمان برایشان تکلیف محسوب شد. در قلوب شان آنقدر ایمان نبود که با وجود کراهیت آن ایشان را به عمل بکشاند. این طایفه ای منافق نبودند. این طایفه ای مؤمنان بودند. لاکن دوره ای از دوره های ضعف ایمان بود. چه اتفاق افتاد؟

آنها نزد رسول الله (ص) رفتند و به ایشان گفتند ''لو تأذنَ لنا في تأجيل القتال'' یعنی اگر به ما در تأجیل یعنی تأخیر کردن یا موقوف کردن در جنگ اجازه بدهید. سبحان الله، تأجیل قتال برای چه؟ بصراحت بخاطریکه ترسیده بودند. ترسیده بودند، از مشرکین ترسیده بودند، از یهود ترسیده بودند، از اتحاد این قدرت علیه مسلمانان ترسیده بودند. و مسلمانان کم هستند. طبعاً ما وقتیکه این کلام را می شنویم تعجب می کنیم که چطور این کار در بین صحابه اتفاق افتاده است در حالیکه آنها بهترین مردمان بودند، افضل القرون هستند. لاکن الحمد لله! الحمد لله که این در عهد نبوی اتفاق افتاد تا بدانیم که با چنین مواقف چطور تعامل صورت می گیرد. وسایل علاج حالات ضعف ایمانی چه است که احیاناً در نفس مؤمنین پیدا می شود. آنها از مؤمنین بودند نه از منافقین.

عجیب این است که این مردمانیکه از ترس در موضوع قتال تردد کردند وقتیکه قتال فرض گردید، همان مردمانی بودند که در وقت منع بودن آن در مکه آن را طلب می کردند، سبحان الله. قتال در مکه ممنوع بود، قدرت مسلمانان به آن اجازه نمی داد. و آن موضوع را در دروس عهد مکی تفصیل نمودیم. در آن دوره، دوره ای مکه، این طائفه در رفع نمودن و برداشتن ظلم از سر مسلمانان سرعت می کردند ولو که با جنگ سخت هم می بود. یعنی ترسو نبودند. لاکن در زیان کمبود صبر بسر می بردند. یعنی بی صبری می کردند. و آن مرحله مطالب صبر خاصی بود. آن صبر بر عدم قتال بود. اما مرحله ای جدید به نوع صبر خاص دیگری احتیاج دارد. و آن صبر بر قتال است. سبحان الله، و سر از نو آنها در زیان عدم صبر بسر می برند. عدم صبر در عهد مکه در عدم قتال بود، و عدم صبر در مرحله ای مدینه بر قتال است. بر می گردیم و تکرار می کنم، این طائفه منافق نبودند ابداً. مؤمن بودند. لاکن تمام مردم در دوره ای از دوره های حیات یا در ظرفی از ظروف حیات دارای بعضی ضعف و قصور می باشند. و خطر نیست که بعضی مسلمانان به اینصورت باشند، تا زمانیکه در ایمان شان اقرار می کنیم. لاکن خطر حقیقی در این است که اگر این طائفه عموم مردم در امت

اسلامی باشند، یا در علاج نمودن این طائفه طوریکه قرأن کریم آن را وصف نموده است و رسول کریم ما آن را تطبیق نموده بودند ناکام شویم.

در باره ای این طائفه قول الله عز و جل نازل گردید: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ (دوره ای مکه) فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ (این دوره ای مدینه است) فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلاَ أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ} آیا ندیدی بسوی کسانیکه گفته شد ایشان را باز دارید دستهای خود را (یعنی جنگ مکنید) و بر پا کنید نماز را و بدهید زکات را (دوره ای مکه) پس چون نوشته شد بر ایشان جنگ (این دوره ای مدینه است) ناگاه گروهی از ایشان می ترسند از مردمان مانند ترسیدن از خدا یا بیشتر و گفتند ای پروردگار ما چرا نوشتی بر ما کارزار چرا زنده نگذاشتی ما را تا وقتی نزدیک [النساء: ۷۷].

سبحانه الله. این ترس که در قلوب شان رخنه کرد بخاطر ضعف ایمان شان بر این نیست که الله به پیروز نمودن شان قادر است. لاکن بخاطر این است که دنیا در قلوب شان جای گرفته است. و از اینرو در حفظ نمودن آن حرص می ورزند. از فقدان (یعنی از دست دادن) این دنیا در خوف شدند. در این لحظه ای از لحظات ضعف ایمان و غیاب دیدگاه صحیح، فراموش کردند که آنها هرگز یك لحظه هم از لحظه ای مرگ شان تأخیر نخواهند کرد جنگ کنند یا نکنند، فراموش کردند که سعادت آخرت ابداً ابداً با سعادت نا چیز دنیا مقایسه نمی شود. و از اینرو هرگز برای یك مؤمن فهمیده و آگاه جواز ندارد که آخرت را برای حاصل کردن دنیا قربانی کند، ولو که دنیا را بطور کامل آن بدست بیآورد. پس بیآئید به علاج ربانی ببینیم. بالای این معنا خوب تمرکز نمائید. معنایکه مرگ میعاد اش مقرر است، تقدم نخواهد کرد و تأخر نخواهد کرد. معنایکه دنیا هیچ چیز نیست و آخرت همه چیز است. الله تعالی فرمود: قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ (رسول الله (ص) را می آموزاند که چطور آنها را معالجه

کنند و ما را هم می آموزاند) قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالآَخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلاَ تُظْلَمُونَ فَتِيلاً (٧٧) أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ} بگو بهره مندی دنیا اندک است و آخرت بهتر است کسی را که پرهیز گاری کند و ستم کرده نخواهید شد مقدار رشته ای. هر جا که باشید در یابد شما را مرگ و اگر چه باشید در محل های محکم [النساء:٧٧-٧٨). در داخل مدینه، در خارج مدینه، در قتال، در غیر قتال، مرگ در وقت معین شده ای خود می آید. وقتیکه الله به این طائفه تذکر داده شد، به الله عز و جل بر گشتند و احدی از ایشان تخلف نه ورزیدند. پس طائفه مؤمن بودند، لاکن این امر اتفاق افتاد تا بدانیم که شکل معالجه ای آن چطور است. این نقطه ای سوم بود.

نقطه ای چهارم، الله عز و جل در این آیات فرمود: {وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلاَ تَعْتَدُوا إِنَّ اللهَ لاَ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ} و جنگ کنید در راه خدا با آنانکه جنگ می کنند با شما و از حد مگذرید هر آئینه خدا دوست نمی دارد از حد گذرندگان را. [البقرة: ١٩٠). در اینجا رب ما سبحانه و تعالی طائفه ای را که باید با آنها جنگ شود معین می سازد. آن طائفه ایست که جنگ را با مسلمانان شروع نموده بودند. در این مرحله آنچه که در اسلام به جهاد طلب و جهاد برای نشر کلمة الله در زمین معروف است وجود نداشت. آن در مرحله ای فتوحات بود که بعد از آن می آید. این مرحله مرحله ای دفاع از جان و از اسلام بود. و باید مؤمنان اندازه ای قوت خود را بدانند تا بیشتر از آنچه که حقیقتاً حجم آن است طمع نداشته باشند. و آن را فقه واقع نام نهاده ایم. نقطه ای پنجم هم بسیار مهم است. میل انتقام نزد مظلوم از حد می گذرد، به اندازه ایکه از حدی که شرعاً مجاز است خارج می شود. ما هرگز نباید ظلمی را که بر ما واقع شده است توسط ظلم بر دیگران رفع کنیم. بخاطر این معیار بسیار مهم برای جنگ در اسلام می آید. و آن معیار ثابت مداوم و غیر منسوخ است و در تمام جنگ های مسلمانان معمول است تا زمان ما و تا روز قیامت، و آن این است: {وَلاَ تَعْتَدُوا إِنَّ اللهَ لاَ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ} و از حد مگذرید هر آئینه خدا دوست نمی دارد از حد

گذرندگان را. [البقرة: ١٩٥]. الله عز و جل از حد گذرندگان را دوست ندارد حتیٰ اگر از مسلمانان باشند. قانون بدون عدل برای حال زمین فائده ای نمی رساند. و عدل با همه، با همه، حتیٰ با دشمنان که از آنها کراهیت و نا خوشی است. تعالی می فرماید: {وَلاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآَنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا} و حمل نکند شما را دشمنی گروهی بسبب آنکه باز داشتند شما را از مسجد الحرام بر تجاوز کردن از حد [المائدة: ٢]. حتی در باز داشتن از مسجد حرام از حد تجاوز نکنید. صورت های تجاوز کردن از حد بسیار زیاد است. از آن غدر است، از آن خیانت است، از آن تعذیب نمودن اسیران است، از آن قطع نمودن جسد های مرده های دشمن است. از آن جنگ برای حذ نفس (یعنی راضی ساختن خود) است و نه في سبیل الله عز و جل، از آن جنگ کردن با کسی است که نباید با او جنگ شود، از آن تجاوز در ویرانی و تخریب است، از آن ظلم کردن بالای هر انسانی است هر کسی که باشد، بلکه از ظلم کردن بالای حیوان و نبات است.

به تعلیم نبوی ببینید که ضوابط و معیار های جنگ را در اسلام وضع می کند. تا قبل از اینکه شمشیر بلند کنیم و با دشمنان ما محاربه کنیم چطور ممکن است که با اخلاق اسلام محاربه کنیم. أبو داود از أنس (رض)، روایت نموده است: قال رسول الله: "انْطَلِقُوا بِاسْمِ اللَّهِ، وَبِاللَّهِ، وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، وَلاَ تَقْتُلُوا شَيْخًا فَانِيًا، وَلاَ طِفْلاً صَغِيرًا، وَلاَ امْرَأَةً، وَلاَ تَغُلُّوا، وَضُمُّوا غَنَائِمَكُمْ، وَأَصْلِحُوا، وَأَحْسِنُوا؛ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. رسول الله (ص) گفتند: بروید بنام الله، و برای الله، و بر ملت رسول الله، و پیر مرد را نکشید، و نه طفل کوچك را، و نه زن را، و کینه ورزی نکنید، و غنائم تان را (ضمیمه یا یکجا؟) کنید، و اصلاح بیآورید؟، و احسان کنید؛ الله احسان کنندگان را دوست دارد. و در آنچه که مسلم از بريدة رضي الله عنه روایت نموده است می گوید: قال رسول الله "اغزُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، قَاتِلُوا مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ، اغْزُوا وَلاَ تَغُلُّوا، وَلاَ تَغْدِرُوا، وَلاَ تُمَثِّلُوا، وَلاَ تَقْتُلُوا الْوَلِيدَ، وَ لاَ أَصحابَ الصَّوامِعِ، . رسول الله (ص) گفتند: في سبیل الله جنگ کنید، جنگ کنید با کسی که به الله کفر ورزید، و کینه ورزی نکنید

(یعنی بالای غنائم)، و غدر نکنید، و جسد ها را قطع نکنید (یعنی جسد مرده های دشمن را قطع نکنید)، و ولید (یعنی طفل نوزاد) را نکشید، و نه اصحاب صوامع را، اصحاب صوامع یعنی کسانیکه مشغول عبادت هستند.

این اخلاق جنگ در اسلام است. در آن کشتن اشخاص غیر نظامی یا غیر محاربین نیست، در آن قتل عام نیست. در آن ویران کردن بدون منظور نیست. در تاریخ ما چیزی که مشابه به هیروشیما و ناگاساکی یا ویتنام یا کوریا یا دوسلدورف در آلمان یا غیر آن یا غیر آن باشد وجود ندارد. در تاریخ نزدیك یا دور ما چیزیکه مشابه آن باشد وجود ندارد.

امر بسیار زیاد زیبا و حیرت آور در باره ای جنگ در اسلام این است، که تمام این ضوابط و تشریعات و قوانین اخلاقی بزرگ در نتیجه ای توسعه و ایجاد معینی در طول سال ها و قرن ها بوجود نآمده است. آن در اولین تشریع قتال نازل شد، سبحان الله. با چنین تکامل و با چنیین بلندی و چنیین عظمت نارل شد که هیچ مجال شك را نمی گذارد که این منهج ربانی یعنی روش الهی است. و تشریعات الهی است. و اینکه مطلقاً، مطلقاً بین قوانین متکامل آسمانی و بین قوانین وضعی زمین که در هر بندی از بنود آن نقص دیده می شود، هیچ مقایسه نمی شود. {أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ} آیا حکم جاهلیت می خواهند؟ و کیست خوب تر از خدا باعتبار حکم برای قومی که یقین دارند [المائدة: ٥٠].

تشریعات زیاد دیگر هم در این آیات موجود است که وقت به تفاصیل آن اجازه نمی دهد، لاکن میخواهم بگویم و با آن خاتمه بدهم که این آیاتی که نازل شد وقع آن (یعنی واقع شدن) آن بالای قریش و بالای یهود و بالای تمام جزیره ای عربی بسیار زیاد شدید بود و همه توقع داشتند که جنگ خوفناکی بین مسلمانان و بین کافران واقع خواهد شد. مقدمات این چه خواهد بود، و عکس العمل مسلمانان و کافران به این معرکه ای خوفناك چه خواهد بود؟ آن را و غیر آن را در دروس آینده

خواهیم دانست انشاءالله. و أسأل اللهَ عز و جل أن یُفَقِّهَنا في سُنَنِهِ و أن یُعَلِّمَنا ما یَنفَعُنا و أن ینفعَنا بما علَّمَنا اِنهُ وليُ ذلك و قادرُ علیه، و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته.